

معمای شاهنامه

(باستان‌شناسی و داستان‌شناسی شاهنامه)

جلد اول

پژوهش و نوشته:
سیامک وکیلی

با همکاری



وکیلی، سیامک، ۱۳۳۶ -
معمای شاهنامه - جلد اول (باستان‌شناسی و داستان‌شناسی شاهنامه) / مولف سیامک وکیلی. -
تهران: مهر نیوشا، ۱۳۸۴.
۶۴۰ ص.

ISBN: 964-94309-7-0 : ۸۵۰۰ تومان

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ه.ق. شاهنامه -- نقد و تفسیر. ۲. شعر فارسی -- قرن ۴
ق. -- تاریخ و نقد. الف. فردوسی، ابوالقاسم. ب. عنوان. ج. عنوان: باستان‌شناسی و داستان‌شناسی
شاهنامه. د. عنوان: شاهنامه. شرح.
۸۶ م و / PIR ۴۴۹۵ ۸۱ / ۲۱ فا
کتابخانه ملی ایران
۸۳-۳۵۸۸۷ م

مهرنیوشا: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان دوازدهم فروردین، کوچه نوروز، شماره یکم، واحد پنجم، تلفن و نمابر: ۶۹۶۶۷۳۸
مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها: تهران، خیابان لوازاتی، شماره نودویکم، تلفن: ۲۲۰۶۶۳۷-۹



مهرنیوشا با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها

عنوان: معمای شاهنامه

(باستان‌شناسی و داستان‌شناسی شاهنامه)

جلد اول

نویسنده: سیامک وکیلی

چاپ اول: ۱۳۸۴ ش

شابک: ۹۶۴-۹۴۳۰۹-۷-۵

طرح جلد: کارگاه گرافیک سپهر

(طراحی خط نام کتاب براساس دین دبیره برده و استفاده از رنگ‌های

سرخ، زرد و بنفش در طراحی جلد برگرفته از رنگ‌بندی درفش کاویانی می‌باشد)

حروفچینی و صفحه‌آرایی: موسسه بورسینا

چاپ: رودکی

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۸۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
یادداشت ناشر.....	۷
پیشگفتار.....	۹

فصل اول

آستانه

۱- نویسنده / نویسندگان شاهنامه.....	۱۷
۲- سن نویسنده / نویسندگان شاهنامه.....	۴۰
۳- ستایش شاهان در شاهنامه.....	۶۱
۴- دو اشتباه بزرگ.....	۶۸
۵- سرچشمه / سرچشمه‌های شاهنامه.....	۹۰
۶- سخن دقیقی.....	۹۸

فصل دوم

باستان‌شناسی شاهنامه

۱- باستان‌شناسی هنر و ادبیات.....	۱۰۵
۲- باستان‌شناسی شاهنامه.....	۱۰۷
۳- پیرنگ شاهنامه‌ی اصل براساس پیرنگ اوستا.....	۱۱۰

فصل سوم

تاریخ‌شناسی شاهنامه

- ۱- شاهنامه‌ی اصل، کنایه‌ای از تاریخ ۱۹۱
- ۲- چهره‌ی اسکندر گجسته در شاهنامه‌ی افزوده ۱۹۶

فصل چهارم

داستان‌شناسی شاهنامه

- پیشگفتار ۲۱۵
- ۱- ادبیات داستانی و نقش مردم در آن در ایران ۲۱۹
- ۲- کنایه به جای تمثیل و نماد در شاهنامه‌ی اصل ۲۲۲
- ۳- باور در شاهنامه ۲۲۷
- ۴- شاهنامه‌ی اصل همچون داستان ۲۳۳

فصل پنجم

غمنامه‌ی رستم و اسفندیار

- پیشگفتار ۵۱۹
- ۱- زایش اسفندیار ۵۴۱
- ۲- چشمان اسفندیار: چشمان حقیقت‌کور ۵۴۳
- ۳- بن‌بست رستمی ۵۴۵
- ۴- غمنامه‌ی رستم و اسفندیار ۵۵۰

- نمایه ۵۶۲

یادداشت ناشر



کتاب حاضر پژوهشی نو درباره‌ی اثر فرهنگی کهن و جاودان ایران زمین «شاهنامه» است که در آن سعی شده با نگاهی موشکافانه به نقد و بررسی این کتاب ارزشمند پرداخته شود. ویژگی این پژوهش کنکاش باستان‌شناسانه و روانشناسانه درباره‌ی شخصیت‌ها و فضای اجتماعی و سیاسی داستان‌ها می‌باشد که به دیدگاه این اثر درباره‌ی شاهنامه سمت و سویی متفاوت بخشیده است.

انتشارات مهرنیوشا بر خود لازم می‌دانند از مرکز محترم بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها که در چاپ و انتشار این اثر ما را یاری نمود سپاسگزاری و قدردانی نماید.

در پایان از تلاش‌های آقای بامداد داودی که در تهیه‌ی نمایی این کتاب ما را صمیمانه یاری نمودند سپاسگزاری می‌نماییم.

مهرنیوشا

پیشگفتار



هیچ نویسنده‌ای را نخواهید یافت که توانایی
خوب نوشتن را داشته باشد، اما بد بنویسد.

شاهنامه بدون شک یکی از شاهکارهای ادبی جهان است. این کتاب تنها نوشتمانده‌ی
(= اثر) کهن جهان است که با دقتی شگفت‌انگیز - چه از نگاه ساخت‌های داستانی و چه از
نگاه اندیشه - درونمایه و جهان‌بینی - آفریده شده و نه تنها بر داستان نویسی پس از خود،
در ایران و جهان، اثر بسیار گذارده، بلکه هنوز هم با تعریف امروزی داستان همخوانی و
هماهنگی فراوان (= مافوق تصور)ی دارد.

این نوشتمانده‌ی کهن یکی از کتابهایی است که از فردای مرگ نویسنده‌اش هر کس
که توانسته، به علت‌های گوناگون، دستی در آن برده و دگرگونی‌هایی را به انجام رسانده.
همه‌ی این دستکارها - به جز دستکاری‌هایی که به طور معمول در نوشته‌های کهن انجام
می‌گیرد - به این علت اصلی بوده که این کتاب را هماهنگ و یکدست کنند. چرا؟ چون در
واقع شاهنامه کتابی ست در اصل ناهماهنگ و نایکدست.

علت این ناهماهنگی و نایکدستی بیش و پیش از آنکه مربوط به ساخت (= تکنیک)
باشد به علت آن است که این کتاب در اصل به دست یک تن نوشته نشده و نویسندگان آن
دو تن بوده‌اند.

این باور نه براساس کاستیها و اشتباهاتی است که به طور معمول کتابهای کهنی
مانند شاهنامه دارند - آنچنانکه برای نمونه در سمک عیار و هزار و یک شب دیده می‌شود
- بلکه براساس تفاوتها و ناهماهنگی‌های ساختی در بخش‌های جداگانه‌ی آن و همچنین
تفاوتهایی است که در نگاه نویسنده / نویسندگان و چهره‌های شاهنامه دیده می‌شود.
ممکن است که یک نویسنده در یک کتاب دارای کاستیها و اشتباهاتی در بخشهای
گوناگون باشد، و به طور حتم نویسندگان خوب امروزی هم از یک چنین موردهایی دور

نیستند اما در واقع همین کاستیها و اشتباهات در یک کتاب - اگر به وسیله‌ی یک نویسنده نوشته شده باشد - هنوز دارای هماهنگی و یکدستی است. برای نمونه در سمک عیار شما کاستیها و اشتباهات بسیار می‌بینید، با این وجود از نگاه ساخت‌شناسی، جهان‌بینی، زبان‌شناسی، و مانند اینها از آن هماهنگی و یکدستی مورد نیاز برخوردار است که بتوان گفت همه‌ی این اشتباهات و کاستیها به قلم یک نویسنده رخ داده است.

شاهنامه دارای دو بخشی است که به طور کامل با هم تفاوت دارند. ویژگیهای ساختی، زبان‌شناسی، جهان‌بینی و مانند اینها در هر دو بخش چنان ناهماهنگ و ناهمخوانند که می‌توان گفت دارای دو اندیشه، دو استعداد، و دو پسند جداگانه و نایکدست‌اند. برای نمونه در یک بخش باور نویسنده به دین زرتشتی است اما در بخش دوم اسلام است؛ در یک بخش سستی و ناپایداری جهان بنیان جهان‌بینی است و در بخش دیگر آزرستی و زیاده‌خواهی اساس جهان‌بینی نویسنده را می‌سازد؛ و نمونه‌های دیگری که در این کتاب خواهید دید. چنین تفاوت‌های بزرگی را نمی‌توان به سادگی همچون اشتباهات نویسنده شمرد. پس می‌بایست علت دیگری داشته باشد که به باور من وجود دو نویسنده‌ی گوناگون است.

بر این اساس می‌توان شاهنامه را به دو بخش جداگانه بخشبندی کرد. بخش نخست از آغاز شاهنامه تا پایان شاهنشاهی (= امپراطوری) کیخسرو به همراه داستان رستم و اسفندیار است که ما آن را شاهنامه‌ی اصل نامیده‌ایم؛

و بخش دوم از آغاز پادشاهی لهراسب تا پایان شاهنامه (بدون داستان رستم و اسفندیار) است که آن را شاهنامه‌ی افزوده نام نهاده‌ایم.

شاهنامه‌ی افزوده نوشته‌ی فردوسی است اما شاهنامه‌ی اصل نویسنده‌ی دیگری دارد که باید برای یافتن نامش در تاریخ و تاریخ ادبیات کاوش کرد.

کتابی که پیش رو دارید کوشیده تا این نظر را که کل شاهنامه نوشته‌ی یک تن نیست به اثبات برساند.

در باره‌ی تفاوت‌های این دو بخش در شاهنامه برخی را بر این باور است که فردوسی در آنجا که مربوط به افسانه‌ها بوده (بخش نخست) خیال را جولان داده اما آنجا که مربوط به تاریخ بوده دل به کار نداده است. نخست اینکه از پادشاهی لهراسب تا پایان هفت

خان اسفندیار هم افسانه‌ای است اما چنان که پستر خواهید دید، نسبت به بخش نخست (که شاهنامه‌ی اصل است) و داستان رستم و اسفندیار بسیار نخستانه (= ابتدایی) تر و بدساخت تر است. چرا در اینجا فردوسی نتوانسته خیال را جولان دهد؟ و دوم اینکه هیچ نویسنده‌ای یافت نمی‌شود که بتواند خوب بنویسد اما بد بنویسد. فردوسی اگر از بخش تاریخی خوشش نمی‌آمده، که تا این اندازه آن را ضعیف و بدساخت نوشته، می‌توانسته آن را ننویسد، در تاریخ نداریم که کسی فردوسی را مجبور به نوشتن این بخش کرده باشد. از این رو اگر فردوسی توانسته باشد شاهنامه‌ی اصل را آنچنان زیبا و دقیق و خوش ساخت بنویسد، برای چه حاضر شده تا بخش دیگری را تا این اندازه بدساخت و نازیبا بیافریند؟

این کتاب ارزشمند - شاهنامه‌ی اصل - در واقع پاسخی است به پرسش کسی که، نویسنده‌ی اصل - نویسنده‌ی شاهنامه‌ی اصل - در پیشگفتار شاهنامه‌اش در گفتار «فراهم آوردن کتاب» او را پهلوان دهقان نژاد نامیده است. این پرسش که به احتمال زیاد پرسش بسیاری از ایرانیان میهن پرست در زمان نویسنده‌ی اصل بوده و هنوز هم هست درباره‌ی کیانیان است:

«که گیتی به آغاز چون داشتند که ایدون به ما خوار بگذاشتند

چگونه سرآمد به نیک اخترى برایشان همه روز کند آوری؟»

و نویسنده‌ی اصل کوشیده است تا به این پرسش پاسخی درست و شایسته دهد و چنانکه پستر خواهیم دید پیروز هم شده است. او شاهنامه‌اش را از افسانه‌ی آفرینش باستانی با کیومرث می‌آغازد و سپس دوره‌ی اوج و شکوفایی دین زرتشت را نیز به داستان می‌کشد که دوره‌ی زیبای کیخسروست. در این دوره ایران با تکیه بر اندیشه و دین شکوفای زرتشتی، به اوج نیرومندی می‌رسد و حتا به آفرینش آدم کامل، که همان کیخسروست نیز پیروز می‌شود. اما این همه‌ی ماجرا نیست و هنوز بخشی از پرسش آن پهلوان دهقان نژاد است که پاسخ داده شده و آن این است که چگونه ایران توانست به چنان نیروی بزرگ و شگفت‌انگیز تبدیل شود؟ و این که چگونه این نیروی شگفت به ناگهان از هم پاشید پاسخ دیگری دارد که نویسنده‌ی اصل قصد داشته آن را از شاهنشاهی لهراسب به پس به تصویر بکشد. بدبختانه فاصله‌ی میان شاهنامه‌ی اصل تا داستان رستم و اسفندیار به دست فردوسی نوشته شده اما آنچه را که غمنامه‌ی رستم و

اسفندیار به ما می‌گوید این است که در این فاصله می‌بایست شاهنشاهی گشتاسب و جنگها و جهانگشاییهای دینی او در راه تحمیل دین زرتشتی به مردم دیگر به داستان کشیده می‌شده تا به داستان رستم و اسفندیار برسد. این جنگها که به سرداری اسفندیار انجام شده در واقع آغاز فرود دین زرتشتی است پس از آن اوجی که در دوره کیخسرو به آن رسیده بوده است، زیرا داستان رستم و اسفندیار در واقع داستان سقوط دین زرتشتی است. هنگامی که ایرانیان اندیشه و پشتوانه‌ی فلسفی خود را از دست دادند در سرایشی سقوط غلتیدند، و در واقع سقوط دین زرتشت سقوط شاهنشاهی بزرگ و نیرومند ایران بود، و این مهم‌ترین دلیل شد تا ایرانیان با آغوش باز اسلام را بپذیرند. زیرا از یکسو دین زرتشت به سرایشی سقوط غلتیده بود، و از دیگر سو دین اسلام همچون یک دین نو و بالنده به دستشان رسید. و این پاسخ نویسنده‌ی اصل به آن پهلوان دهقان‌نژاد است که این گونه «سرآمد به نیک اختر / بر ایشان همه روز کند آوری».

نویسنده‌ی اصل داستان آن اوج و این سقوط را تا آن اندازه گویا، زیبا، شیوا، و ساختمند توصیف کرده که شاهنامه‌ی اصل را به یکی از بزرگ‌ترین شاهکارهای ادبیات جهان تبدیل کرده است.

ویژگی‌های این کتاب

۱. اوستایی که در این کتاب از آن استفاده شده ترجمه‌ی آقای جلیل دوستخواه است و هر جا که نمونه‌ای از اوستا آورده شده منظور همین کتاب است.
 ۲. بیت‌هایی از شاهنامه که به عنوان نمونه در این کتاب آمده همه از روی شاهنامه‌ی چاپ دانشکده‌ی علوم و اتحاد شوروی است که اساس آن نسخه‌ی خطی موزه‌ی انگلیس است که به سال ۶۷۵ هجری نوشته شده و کهن‌ترین نسخه‌ی خطی شناخته شده می‌باشد. کوه نشان (= علامت اختصاری) آن «الف» خواهد بود.
- همچنین این شاهنامه از چهار تا از کهن‌ترین نسخه‌های خطی برای مقایسه سود برده که به ترتیب سال به همراه کوه‌نشان‌هایشان در اینجا خواهد آمد:
- نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی همگانی لنین‌گرا که در سال ۷۳۳ ه. نوشته شده با کوه نشان «ل»؛

نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی «دارالکتب» قاهره به تاریخ ۷۹۶ ه. با کوه‌نشان «ق»؛

نسخه‌ی خطی مرکز خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی به سال ۸۴۹ هـ. با
کوته‌نشان «ش ۱»؛

نسخه‌ی خطی مرکز خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی که تاریخ نوشتن آن را به
۸۵۰ هـ. نسبت داده‌اند با کوته‌نشان «ش ۲»؛

و شاهنامه‌ی چاپ «پروخیم» با کوته‌نشان «ب».

خود شاهنامه‌ی چاپ علوم اتحاد شوروی نیز که براساس همه‌ی این نسخه‌های
خطی است و خود اساس کار ما قرار گرفته با کوته‌نشان «ف» خواهد بود.

گذشته از این من از شاهنامه‌های دیگری مانند ویرایش مصطفی جیحونی، اتابکی،
کلایه‌ی خاور، ژول مول، و جلد نخست ویرایش خانم مهری بهفر نیز سود برده‌ام و اگر در
جایی نمونه‌ای از آنها آورده باشم با نام خود آنها آمده است.

در زیر هر نمونه از شاهنامه شماره‌ی جلد و شماره‌ی صفحه بدین گونه «ج ۶ / ۱۵۰»
آورده شده. یعنی جلد ششم، صفحه‌ی ۱۵۰. بنابراین اگر کسی بخواهد به اصل بیتها در
شاهنامه بازگشت کند به سادگی می‌تواند آنها را بیابد.

۳. زبان. من در همه جا به جای «ء» که تلفظ آن «ی» است خود «ی» را آورده‌ام مانند
شاهنامه‌ی اصل به جای شاهنامه‌ی اصل و نسخه‌ی خطی به جای نسخه‌ی خطی و...

از این گذشته من در برخی از موردها به جای واژه‌های بیگانه کوشیده‌ام تا از برابری
فارسی آنها استفاده کنم و اگر نیافته‌ام کوشیده‌ام تا برابری بیافرینم. این نه به دلیل
ضدیت یا واژه‌های بیگانه و به جهت دور ریختن آنهاست بلکه به علت ناکارآمد بودن
برخی از این واژه‌هاست.

زبان دارای بافتی است هماهنگ و مناسب مانند زنجیره‌ای از حلقه‌های یکدست و
هماهنگ. اگر شما حلقه‌ای از این زنجیر را بردارید و حلقه‌ای از زنجیر دیگر را به جایش
بگذارید طبیعی است که آن حلقه هرگز نخواهد توانست ارتباط میان حلقه‌های دیگر را
مانند حلقه‌ی پیشین برقرار کند و پیامد آن اینکه این بافت را سست می‌کند مگر آن که
این حلقه نزدیک به جنس حلقه‌ی اصلی باشد.

ما صدها سال است که از واژه‌های بیگانه در زبانمان، مانند هر زبان دیگر، استفاده
کرده‌ایم. نخست اینکه بیش از هفتاد درصد واژه‌هایی را که گمان می‌کنیم عربی است، یا
فارسی هستند و یا ریشه‌ی فارسی دارند. در واقع این تازیان هستند که از واژه‌های

فارسی بهره‌ی بسیاری برده‌اند تا زبانشان را کامل کنند. دوم اینکه همان چند در صدی را هم که ما از آنها گرفته‌ایم در واقع به علت نزدیکی دو زبان به هم است، چرا که هر دو زبان دارای حلقه‌های نزدیک به هم هستند. اما واژه‌هایی را که از زبانهای به طور کامل دور از زبان فارسی اند و ما آنها را وارد این زبان می‌کنیم حلقه‌هایی اند که مدام بافت این زبان را سست‌تر می‌کنند و به زودی از هم خواهد گسست. مانند زبان امروز هند. بنابراین پافشاری در این که ما باید برای جهانی شدن از این واژه‌ها استفاده کنیم یک نادانی بزرگ است.

در اینجا ما با سه نظریه روبرویم: یکی اثرپذیری فرهنگها از یکدیگر، دیگری طبیعی بودن واژه‌هایی که عامه به کار می‌برند. و سوم این که فن‌آوری وارداتی فرهنگ خودش را هم می‌آورد. اثرپذیری فرهنگها از یکدیگر بسیار کند و در درازنای زمان انجام می‌گیرد. مانند زمینی که اگر کم‌کم آب به آن برسد به خوردش می‌رود و سبب حاصلخیز شدن آن نیز می‌شود. اما اگر شما ناگهان در پیچه‌ی یک سد را به روی زمین باز کنید طبیعی است که آن زمین را بشوید و با خود ببرد و هنگامی هم که آب از آن گذر کرد به جز لای و لجن باقی نخواهد ماند. بدین معنا که شما زمین حاصلخیزتان را از دست داده‌اید و به جایش لای و لجن به دست آورده‌اید. آفرینش و یا عاریه گرفتن واژه‌های بیگانه نیز برای هر زبانی در درازنای زمان انجام می‌گیرد. ازین رو اگر واژه‌ای توانست جای خود را باز کند، می‌ماند و گرنه از یاد خواهد رفت. اما اگر شما در پیچه‌ی سد واژه‌های بیگانه را بر روی زمین حاصلخیز زبانتان باز کنید تنها سبب شده‌اید که بافت زبانتان به وسیله‌ی آن واژه‌ها شسته شود و از میان برود. این دیگر اثرپذیری فرهنگها از یکدیگر نیست بلکه ویرانگری فرهنگها در برابر یکدیگرند. بنابراین اگر ما رودرروی ورود واژه‌های بیگانه بایستیم نه تعصب خواهد بود و نه مقابله با نظریه‌ی جهانی شدن که مورد پسند و عشق ورزی عده‌ای قرار گرفته است، بلکه دفاع از زمین حاصلخیز زبانی است که ما باید به وسیله‌ی آن خودمان را به جهانیان بفهمانیم و جهانیان را نیز بفهمیم. ما با این زبان باید هنر و ادبیات بیافرینیم و فرهنگمان را غنی کنیم. اگر ما بافت زبانمان را در معرض سیل واژه‌های بیگانه قرار دهیم و آن را سست کنیم در واقع توانایی آفرینش هنر و ادبیات را از خودمان گرفته‌ایم، و همچنین توانایی فهمیدن جهان و فهماندن خودمان به آن را از دست داده‌ایم. بنابراین معلوم نیست که چگونه می‌توان با از دست دادن این تواناییها جهانی

شد. مگر آنکه بینگاریم جهانی شدن یعنی استفاده از فرآورده‌های دیگران که هرچه آنها مصرف می‌کنند ما هم باید بکنیم و هرچه که آنها انجام می‌دهند ما هم باید بدهیم و سرانجام باید همرنگ دیگران شویم. این را جهانی شدن نمی‌گویند بلکه به معنای برده‌ی بخشی از جهان شدن است.

از این رو اگر در این کتاب برخی از واژه‌ها برابر سازی شده است به علت ناکارآمد بودن آنهاست. برای نمونه من در برابر واژه‌ی کمال واژه‌ی «فرای» (که از «فرا» به معنای بالا و برتر گرفته شده است) را گذاشتم که می‌توان از آن شاخه‌های دیگری نیز گرفت. مانند فرای ← فرایش ← فرایشمند ← نافرایشمند و...

فرایش به معنای روند رو به کمال یا فرای است. می‌بینید که این واژه به سادگی و آسانی به جای یک جمله نشسته است. فرایشمند یعنی پدیده‌ای که دارای روند رو به کمال است. می‌بینید که این جمله‌ی دراز تنها با یک واژه جانشین شده است.

رهش نیز واژه‌ی دیگری است که من آن را به جای حرکت گذاردم. رهش از رها شدن می‌آید اما رها شدنی که به حرکت خود ادامه می‌دهد. همچنین از راه و ره نیز می‌آید.

این واژه نیز مانند فرای دارای توانایی این هست که بتوانیم از آن شاخه‌های گوناگون بسازیم مانند رهش ← رهشمند ← فراراهش ← فرورهش ← نارهشمند ← بازرهش ← پس‌رهش ← پیش‌رهش و...

رهشمند یا نارهشمند یعنی پدیده‌ای که دارای رهش هست یا نیست. فراراهش به معنای رهش رو به بالا. فرورهش به معنای رهش رو به پایین. بازرهش یعنی رهشی که تکرار می‌شود. پس‌رهش به معنای رهش رو به پس یا عقب و پیش‌رهش به معنای رهش رو به پیش است.

دیگر این که برخی باورمندند که هر تولیدی را که ما وارد می‌کنیم طبیعی است که فرهنگ خود را نیز بیاورد. خوب اگر اینان راست می‌گویند چرا هنگامی که تخمه را به کشورهای دیگر صادر می‌کنند آن را به زبانهای گوناگون برمی‌گردانند؟ چرا تخمه را با همین نام فارسی‌اش صادر نمی‌کنند و انتظار ندارند تا فرهنگ تخمه شکستن هم در کشورهای گوناگون رواج یابد؟ چون اینها نظریه‌های استعماری است و تنها برای کشورهایمانند ایران ساخته شده‌اند اما خودشان بر این باور نیستند و بی‌درنگ جلو واژه‌های بیگانه را می‌گیرند و روز به روز زبانشان را از راه رسانه‌های همگانی

ویرایش می‌کنند.

نظریه‌ی دیگر این است که واژه‌هایی را که عامه استفاده می‌کنند باید پذیرفت. این درست است اما اگر مردم خود به آفرینش واژه‌ای دست بزنند، اما واژه‌هایی که سرسام‌آور وارد می‌شوند و در زبان مردمی رواج می‌یابند که می‌اندیشند به کار بردن زبان بیگانه به منش آنان می‌افزاید شامل این نظریه نمی‌شوند. برای نمونه واژه‌ی ریسور (= Riciver) که عده‌ای به جای گیرنده استفاده می‌کنند در واقع واژه‌ی مردم نیست. و اگر این بتواند جای گیرنده را بگیرد گذشته از آن که در بافت زبان جا نخواهد افتاد و مانند قطره‌ی روغنی در یک کاسه‌ی آب خواهد بود، سبب بیرون راندن و ناتوان کردن یکی از شاخه‌های مصدر گرفتن نیز خواهد شد. این مصدر با شاخه‌هایی مانند گیرنده، گیر، گرفتار و... حلقه‌ای است که بافت زبان را استوار می‌کند اما واژه‌ی ریسور سبب گسستگی آن خواهد شد. همه‌ی این‌ها را اگر عامه ندانند، دانایانی که با زبان سر و کار دارند می‌دانند.

ویژگی دیگر این کتاب در اثبات نظریه‌ی دو نویسنده بودن شاهنامه این است که از هیچ مرجعی به جز خود شاهنامه استفاده نشده است. این امر دو دلیل دارد: ۱- درباره‌ی نظریه‌ی مذکور تاکنون هیچ پژوهشی نشده و به ناچار هیچ مرجع و منبعی وجود ندارد؛ و ۲- من بر این باورم آنچه را که برای اثبات این نظریه مورد نیاز هست می‌توان در خود شاهنامه یافت. بنابراین در این زمینه به مرجع دیگری - چنانکه خودتان شاهد خواهید بود - نیازی نبوده است.

در پایان نویسنده امیدوار است که کمبودها و کاستیهای این پژوهش را خواننده‌ی بزرگوار به بزرگی خود ببخشد و با انتقادهای خویش راهنمای او گردد.

با سپاس

سیامک وکیلی

۸۲/۲/۲۶